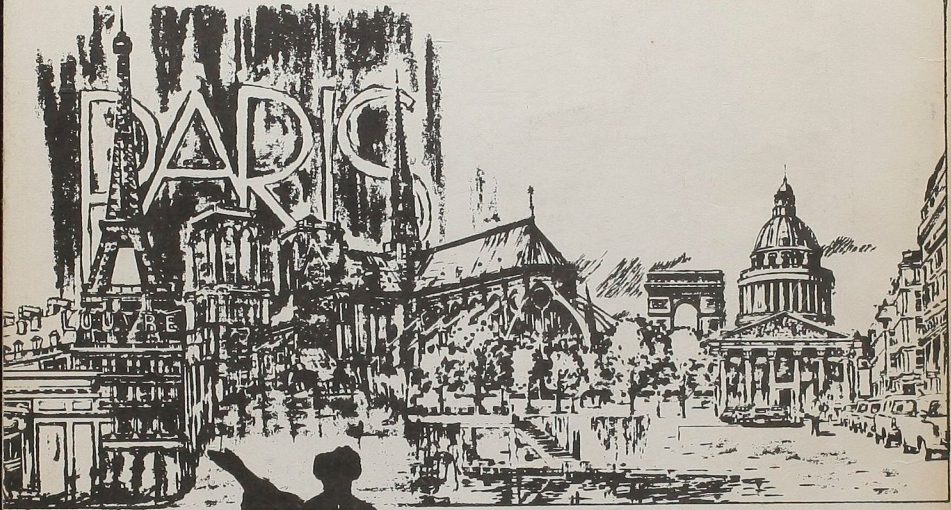


SADEGH HEDAYAT

صادق هدایت



البعثت الاسلاميه الى البلاد
الافرنجيه

كاروان اسلام

BAHRAM CHOUBINE



البعثة الاسلاميه الى البلاد الافرنجيه

اثر: صادق هدايت

چاپ اول . ارديهشت ۱۳۶۱

چاپ دوم . امرداد ۱۳۶۱

بکوشش: بهرام چوبينه

تقدیم بدوستد اران صادق هدایت



هدایت



طرحی از صادق هدایت
رقم درویش نقاش
این طرح را سوویو کین در زمان هدایت کشیده
و به او تقدیم کرده بود.



از انتشارات . سازمان جنبش ناسیونالیستی دانشگاهیان

و دانش پژوهان و روشن بینان ایران



میرید و صحیح مکتبہ دارمنا بیت و دستترت ان را میں سلیں قسمت یکیک
عبداللہ اسلام - فراموش شود کہ برای قدر دانه از کفاری کہ میں
حسین شریفی میسر دستترت انما باید تحف و هدایا بزرگ و عظیم به آنها اعطا
شود ، اندک کن حرکت ، در بار ، تسبیح ، خرد خداداد ، دعای و غیره عظیم ، دعای
پیرانجی ، فلسفہ سید حق ، حلقہ یاسین ، تعلیم و لولہ هلب کہ در ضمن مدرد ادای
فرایش در سوم حصہ هم موجود . محضوں میں پیشہ نہ یکم کہ یک سہم جزا بنیاد
سده رده حضرت کائنات شریعہ کفایت سال در عمر شریفین را نامین کفایت در حد
دار علم ، مضمون و مستقون و مستقون بود ، ای سزا دارد مکتوبه - مد ردة العجاسات ،
- صحیفوں مسرہدین شود .

الاولوک العالیہ - د- کن محامہ کئی کفار را آتش زبیم و مخلص یک
سند و ردة العجاسات - آ آنها بر ہم کہ مرا بیت ان کافی است و علوم دینی و
اخروی هر دو است .

سبحان العالی - د- اللہ ، صد اللہ کفایت ردة العجاسات چون
حدیثہ مرہ - اسلام همین است کہ یا سلیں بشوید حتی مطبق من صریح ردة العجاسات
عنا کید و کرم یکیتان و غیره - بیت المان صلین ، بر حیدر است کفار زید ناج
سین - سلیں هر دو - (کف دون حفار)

تاج الملکین - د- پس از استقرار رای قضی و موافقت همگی برین شد
کہ این جمعیت را - ملکہ کائنات بر حق و بی شک و شک نیست . ان مرثم
حقیر و مرثم کہ بشوید این صبی رفقا کنیم ، چنانکہ خود حضرت - ایل و تاج خویش
تدو و مرثم شد و سوره می خوردش را قبایل از ولادت نام کرد و طایفه خود را
سادت و احترام آنگاه داشتند سلطان واحد داشت ، چون مهاجر این نیت
را موقوف است ، است حیدر استیاضیکه انما بشوید با بر از علم ، و سادات باشند .
عبداللہ اسلام - د- صحیفہ است . است کسی بر از نده تر کسی هرگز از ادای

تاج بیت - در ایشان را بیت بر جمعیت است . است کسی
سلیں است شریعہ - د- این حسن است . است کسی بر از نده تر کسی هرگز از ادای
سنت تیر یکیک .

بخشی از دستنویس کتاب کاروان اسلام



در حاشیه چاپ دوم

صادق هدایت يك نویسنده و هنرمند به معنی و مفهوم واقعی آن بود . او اندیشمندی بود که رسوائیهای جامعه خود را میشناخت و در همه حال به بیان این رسوائیها میپرداخت . هر جا که بود و در هر محفلی و در هر جمعی از اندیشیدن خسته نمیشد .

صادق هدایت بیش از همه نویسندگان دوران اخیر به مفاد و محتوی توجه داشت و ظاهر لفظ و کلمات را نا چیز میشمرد . اگر ضرب المثلهای عوامانه را در نوشته هایش میآورد از خود آنها یاد گرفته و بازگو کننده بیزاری او از لفاظی و صورت سازی مرسوم دوران حیات او بود و در این راه فاتحانه پیروز و موفق گردید .

در میان شاگردان مکتب ادبی او کسی را نمی یابیم که اندک همانندی با او داشته باشد و همه کسانی که در حوزه ادبی او تلاشی و تجربه ای کرده اند تنها ادای صادق هدایت را در آورده و نتوانسته اند چون هدایت توفیقی بدست بیاورند . بی شمارند کسانی که آثار هدایت را در شبهای دراز زمستان بخاطر شهید کردن وقت خوانده و لذت برده اند ، اما هر گز بی باین نکته نبرده اند که در پشت این طنزها و هزله های هدایت فلسفه ای نهفته است . اندیشه های هدایت از شناخت و دانش او سرچشمه میگیرد زیرا از اعماق جامعه خود بیرون آمده و بنوشتن آن

زخمها برداشته است. تمامی نوشته های او ریشخندی دلچسب اما
دلبره اور است. هدایت با قلم سحرار و افسونگر خود قهرمانان -
داستانهای خویش را در جلوی چشم خواننده برقص و امیدارد و روح
و جسم خواننده را قلقلک میدهد.

اگر هدایت در بعضی از آثار خود خرافات و تحمیق مذهبی راریش-
خند میکند از آگاهی او سرچشمه میگیرد. کتابهای اسلامی خرافی
را خوانده است و عالمانه در حاشیه های آن کتب نظر خود را نوشته
و با شناختی عمیق زیرکانه در نوشته های خود از آن سود میبرد.
هدایت در نامه ای به استاد مجتبی مینوی مینویسد:

"به حیدرآباد شهر اسلامی رفتم حقیقتاً" اسلامی بود.

چون به چشم خود دیدم که در جوی آب میباشیدند.

اگر خواننده چون هدایت آشنا با دستورات اب‌کر در فقه اسلامی

نباشد. متوجه باریک اندیشی و ژرف بینی هدایت نخواهد شد.

او در تاریخ ۴۸/۱۲/۱۱ به حسن شهید نورایی مینویسد:

از قرار معلوم فرانسویها بشدت مشغول لیسیدن ...

اسلام هستند.

و به مطالعات اسلام شناسان غربی با شك و تردید مینگرد و در پس

ان توطئه را لمس میکند. در همین کتاب مینویسد:

مگر اینهمه فلاسفه و علمای اروپائی در مدح اسلام کتاب

ننوشته اند؟ آنها را چه میگوئی؟

انهم برای سیاست استعماری است . این کتابها
دستوری است که برای داشتن ما شرقیها تالیف
میکنند تا بهتر سوارمان بشوند . . . طبل استعماری
برای بدست آوردن دل آنها و یا تفرقه انداختن
بین هندو و مسلمان به نویسند ه های طماع زورپرست
وجه نقد میدهند تا این ترهات را بنویسند .

با خواندن این سطور متوجه میشویم که شناخت هدایت از رویدادهای
زمان خود انچنان عمیق است که امروزه بعد از سالهای طولانی اثرات
انرا با وقایع چند سال اخیر بچشم خود میبینیم .
هدایت در مقدمه کتاب و غوغا ساهاب با ریشخندی مخصوص بخود می
نویسد :

حالا مردم قدر این کتاب را نمی دانند دوست

سال بعد حرفهای ما را خواهند فهمید .

و این حقیقی ژرف و هولناک میباشد .

چاپ اول این کتاب با استقبال پر شور هم میهنان روبرو شد . بطوریکه
در فاصله سه ماه (اواخر اردیبهشت تا اوایل مرداد ۱۳۶۱) نسخ
ان در اروپا و امریکا نایاب گردید . این استقبال و عطش جامعه ایرانی
برای شناخت مسایل سیاسی و مذهبی نشانه خودشناسی و رهائی از
بند خرافات و گامهای نخست برای دوباره سازی و شناخت ارزشهای می باشد .
باش تا صبح دولتشیدمد کهاین هنوز از نتایج سحر است
یادش گرامی باد . بهرام چوبینه

در حاشیه

هر کس نام صادق هدایت را می شنود بی درنگ بیاد اثر مشهور او بوف کور می افتد . نامهایی چون سگ ولگرد ، زنده بگور ، سه قطره خون و ... دیگر آثار او با نام نویسنده آن تداعی میشود . در ادبیات فارسی کمتر کسی را میشناسیم که با بردن عنوان کتابش نام نویسنده آن هم بذهن خواننده تلاقی کند . و این از ویژگی سبک صادق هدایت است .

بوف کور بید یگر زبانها هم ترجمه و نشر گردیده . در حالیکه شهرت او تنها بخاطر این اثر گرانبها نیست ، زیرا " دانش اکل " هم از همان نویسنده و در میان آثار هدایت کاری جالب و در خور بحث و گفتگوی - بسیار میباشد . بدون آنکه میل آن داشته باشیم دیگر نویسندگان دوران اخیر را کوچک بشماریم اما باید اعتراف کنیم که صادق هدایت از چهره های ممتاز ادبیات قرن اخیر ایران است . و تاکنون هیچ کس نتوانسته در ایران مانند صادق هدایت این چنین محبوبیت و اشتهار پیدا نماید .

با اینکه او اشراف زاده است لیکن جامعه خود را بخوبی میشناسد . این شناسائی و آگاهی روح حساس و نقاد او را ازار میدهد . او میدانند که " در زندگی زخمهایی هست که مثل خوره روح را اهسته در انزوا میخورد و میتراند " . یکی از زخمهای عمیق و مزمن جامعه ایرانی

هاله تقدس کاذب در پیرامون اخوندها در ایرانست . باین سبب
کتابی را که در دست دارید با اینکه نام آن بارها در میان فهرست
اثار هدایت آمده ، اما تا کنون منتشر نگردیده . برخی از دوستداران
اثار هدایت قسمتهائی از این کتاب را بطور پراکنده منتشر کرده اند .
ولی بشمارند کسانی که از وجود این اثر بی خبرند ، و بهمین سبب
نگارنده این سطور بر آن شد که تمامی این اثر خواندنی را که " در
صحت و واقعیت معنای آن نمیتوان تردید کرد " چاپ و در اختیار
علاقتمندان صادق هدایت قرار دهد .

بهر حال بهمان شکلی که دست نویس صادق هدایت بود بدون دخل و
تصرفی با زحمات فراوان و امکانات کم باین شکل که در دست دارید تهیه
و منتشر شد .

امیدوارم که مورد قبول هم وطنان باریک بین قرار گیرد و نقایص کتاب را
با بزرگواری خود نادیده گیرند و عفو فرمایند .

فرصت را مغتنم می شمارم و از دوست محترم آقای (ت - م - د) که
سختکودانه نسخه ای از دست نویس صادق هدایت را در اختیار من
قرار داده و از دوست گرامی دکتر رضا مظلومان که با محبتهای خود
در انتشار این اثر زیبا مرا یاری کرده اند تشکر و سپاس نمایم .

خاطره صادق هدایت گرامی باد

بهرام چوبینه

اردیبهشت ۱۳۶۱

اینک سه نامه از خیر نگار مجله "المنجلاب" که همراه کاروان "بعثه
الاسلامیه" بوده و گزارش روزانه آنرا مینوشته بدست آمد که از بررسی
ترجمه میشود:

کاروان اسلام

"در روز میمون فرخنده فال ۲۵ شوال سال ۱۳۴۶ هجری قمری در شهر
سامره از بلاد مبارکه عربستان ، دعوت مهمی از نمایندگان ممل اسلامی
بجعل آمده بود که راجع به اعزام یک دسته مبلغ برای نشر دین حنیف اسلام
در دنیا مشورت بنمایند . آقای تاج المتکلمین سمت ریاست آقای عندلیب
الاسلام نایب رئیس ؛ آقای سکان الشریعه عضو مشاور و محاسب و آقای سنت
الاقطاب سمت تند نویسی این جمعیت را عهده دار بودند . علاوه بر عده
زیادی از فحول علماء و قائدهین مبرز اسلام ، نمایندگان محترم عدن ،
حبشه ، سودان ، زنگبار و مسقط نیز درین محفل شرکت کرده بودند و این
عبد حقیر سرا پا تقصیر : الجرجیس یافت بن اسحق الیسوی نیز بسمت مخبر
و مترجم مجله مبارکه : "المنجلاب" در آنجا حضور بهم رسانیده و مامور
بودم که قدم بقدم وقایع این قافله مهم را بنگارم تا در آن مجله شریفه درج
و کافه مسلمین از اعمال و افعال اقایان مبلغین دین مبین و جنبش اسلامی
مطلع و با خیر باشند ."

اقای تاج المتکلمین اینطور مجلس را افتتاح فرمودند :

" بر همه " زوات محترم و علمای معظم ، اهل زهد و تقوی ، حامل شرع مصطفی ، مبرهن و اشکار است که دین مبین اسلام امروز روز قوی ترین و عظیم ترین ادیان دنیا بشمار میاید . از جبال هند و کش گرفته تا اقصی بلاد جابلقا و جابلسا ، زنگبار ، حبشه ، سودان و طرابلس و اندلس که همه از ممالک متعدن و در اقلیم چهارم واقع شده اند ، سید کمرور نفوس .

اقای عندلیب الاسلام فرمودند : " خیلی معذرت میخواهم ، اما از روی احصائیه کاملی کج بنده زاده اقای سکان الشریعه که با وجود صفر سن از جمله علوم معقول و منقول بهره ای کافی و شافی دارد و مدت سه سال از عمرش را در بلاد کفار بسر برده و کتاب " زبدة النجاسات " را تالیف نموده ، سید هزار طلیان نفوس گویند " لا الله الا الله هستند .

اقای سکان الشریعه : صحیح است .

اقای تاج المتکلمین : " نعم ، مقصود حقیر بی بضاعت هم همین بود و لا غیر چنانکه گفته اند : الانسان السهو والنسیان . سید هزار ملیان ، شاید هم بیشتر بدین حنیف اسلام مشرف هستند ، و از قراریکه اقا زاده ، اقای عندلیب الاسلام ، اقای سکان الاشریعه که چهار سال از عمرش ریفش را در بلاد کفار گذرانیده و از علوم معلوم و مجهول بهره ای بسزا دارد و کتاب " زبدة النجاسات " را تالیف نموده ، در بلاد ینگی دنیا از اقلیم سوم ، اخیرا " بفلسفه اسلام پی برده اند .

اقای سکان الشریعه : " بلی ، در ینگی دنیا مسکرات را اکیدا " ممنوع کرده اند . فلاسفه و حکمای انجا در اثر مباحثات و مناظرات و مجادلات با این حقیر متحد الرای شده اند که ختنه را برای صحت فواید بسیار میباشد و طلاق و تعدد زوجات برای امزجه سودا و بلفغی مزایای فراوان دارد و معتقدند که روزه اشتها را صاف میکند . این حقیر هم گوید

تفسیر " مرات الاشتباه " خوانده ام که برای مرض دستنطاریا و حرقة البول سخت نافع است.

اقای تاج المتکلمین : " پس از اینقرار ، به تحقیق اهالی ینگی دنیا هم مسلمان شده اند (--) و یا نور حقیقت از وجناتشان تابیدن گرفته است. در اینصورت. تنها جائی که باقی میماند همانا خطه یورپ و فرنگستان میباشد که قلوبشان تاریکتر از حجرالاسود است. ازین لحاظ بعقیده این ضعیف لازم ، بل وظیفه علما و حافظین اس اساس شریعت است که عده ای را از میان خودشان برگزیده و بسوی بلاد کفار سوق بدهند تا آنها را از راه ضلالت به شاهراه حقیقت هدایت بنمایند و ریشه کفر و الحاد را از بیخ و بن برکنند . (کف زدن حضار)

اقای عمود الاسلام : " البته فکری بکر است ، ولی من معتقدم که اول استخاره بکنیم .

اقای قوت لایموت نمایند : " محترم اعراب عزیزه فرمودند : " اسم این قافله را " الجهاد الاسلامیه " بگذاریم ، مرد های کفار را از جلو شمشیر بگذرانیم زنها و شترهایشان را ما بین مسلمین قسمت بکنیم .

شیخ ابوالعندرس نمایند : " مسقط همینطور که پیراهنش را میچست گفت . اهلا " و سهلا " مرحبا !

اقای تابونانا نمایند : " محترم زنگبار لخت و عور بلند شد . به نیزه اش تکیه کرد و گفت " لحم ارمی خیلی لذیذ ، افرنجی اییض ، من روزی دو تا ارم بخور .

اقای تاج المتکلمین : " البته . صد البته اگر مسلمان نشوند همه شان را قلع و قمع میکنیم . پس در اینصورت مخالفتی با اصل موضوع نیست که جمعی از علما بعنوان مبلغ به دیار کفار اعزام بشوند ؟ .

اقای عندلیب الاسلام : " استغفرالله ! هرکس شک بیاورد ، زن بخانه اش

حرام و خونش مباح است . وظیفه هر مسلمانسی است که کفار را امر بمعروف و نهی از منکر بکند ولی بزعم حقیر اهم و اقدم از همه وجوهات و مخارج این جمعیت است که باید دانست از چه محل تامین خواهد شد :
اقای تاج المتکلمین : " بر ذوات محترم و علمای معظم واضح و لائح بل اظهر من الشمس است که در بادی امر مخارج هنگفتی متوجه این جمعیت خواهد شد که از موقوفات پیش‌بینی شده ، علاوه برین ، ملل اسلامی عمر کدام بقدر وسع خودشان از کمک و مساعدت دریغ نخواهند فرمود . ولی تصور می‌رود که بعدها بتوانیم عوایدی بر کفار تحمیل بکنیم .

ابوعبید عصف بن الناسور نماینده صحرای برهوت فرمودند : " وجوهی بعنوان خراج و جزیه به کفار تعلق می‌گیرد .

اقای سنت الاقطاب گفتند : " در اینصورت خدا دنیا را محض خاطر پنج تن افریده و از پنج انگشت هر کسی یکی تعلق به سادات دارد و منگ از ترکه و سلاله ساداتم پس خصمش بمن میرسد .

اقای عندلیب الاسلام : " از قراریکه بنده زاده آقای سکان الشریعه که با وجود صغر سن از علوم منقول و معقول بهره ای کافی و شافی دارد و مدت پنجسال از عمرش را در بلاد کفار بسر برده و کتاب " زبدة النجاسات را که اساس شریعت اسلام است تالیف کرده ، میگفت در ینگی دنیا از اقلیم هفتم خیلی پول بهم میرسد .

اقای سکان الشریعه : " در ینگی دنیا که از اقلیم دوازدهم است مردمان پولدار زیاد دارد و هر کدام از آنها مسلمان بشوند البته واجب الحج خواهند بود . از اینقرار میشود دسته ای قطاع الطریق سر راه مکه بگمارند تا آنها را لخت بکنند و در ضمن مامورینی در تن آنها شمشیر بیندازند تا در روز عید اضحی به خونبهای هر شمشیری که بکشند یک گوسفند در راه خدا قربانی بکنند . البته احوط است که دو گوسفند بکشند ، چون هر چه باشد جدید الاسلام هستند و اقوام آنها خاج پرست بوده اند . انهایی

که اسلام را نپذیرند باید خراج و جزیه به بیت المال مسلمین بپردازند
و گرنه مالشان حلاله زن بخانه شان حرام و مهدورالدم هستند . (کف
زرن حصار)

قوت لایموت : " اگر بجای پول سوسمار و موش صحرایی هم بدهند قبول
میکنیم .

اقای تاج المتکلمین : " البته . پس در اینصورت مخالفتی نیست که مخارج
این جمعیت از محل موقوفات تامین بشود . اما باید دانست : آیا در
بلاد کفار محل و موضع مخصوصی برای این جمعیت تخصیص داده شده
که از پول حلال بدست آمده و در ضمن ملک غصبی نباشد ؟ .

اقای عندلیب الاسلام : " این فقیر از دیر زمانی است که مترصد و مشغول
تتبع و تفحص و تجسس و تحقیقات هستم . مخصوصا بنده زاده آقای سکان
الشریعه که از علوم منقول و معقول بهره بهره ای کافی دارد و کتابی در
اداب مبالرفتن و طهارت موسوم به : " زبدة النجاسات " که اساس
شریعت اسلام است تالیف کرده و شش سال از عمر شریفش را در بلاد کفار
گذرانیده گفت که در شهر البرس .

اقای سکان الشریعه : " بلی در شهر الباریس از بلاد افرنجیه محلی
است که به آل ضیا (۱) شهرت دارد و گویا این ضیا " نوه عمه " مسلم
بن عقیل بوده که یکی از کفار موسوم به سنان ابن انسوی را دنبال و
شترش را از عقب پی کرده و آن معصوم به بلاد افرنجیه گریخته و ظن قوی
میرود که آن محل بنام آن بزرگوار معروف شده باشد . حقیر هم در کتاب
" اختناق الشهداء " باین مطلب برخورد ام . البته باید اقدام
جددانه بشود تا مزار آن جنت مکان خلد اشیان را از چنگ کفار بدر
آوریم و مقر این جمعیت بنمائیم که خیلی مناسب است .

شیخ خرطوم الخائف نمایندہ " و هابیها فرمودند : " من مخالف ساختمان

Alésia (۱)

هستم . چون اجداد ما زیر سیاه چادر با سوسمار و شیر شتر زندگی میکردند همه مسلمین باید همینکار را بکنند .

اقای عندلیب الاسلام : " چنانکه در حدیث آمده " التقية دينی و دین ابائی " پس در ابتدا تقیه باید کرد تا بتوانیم بر کفار مسلط بشویم .

اقای سنت الاقطاب : " در اینصورت رقص هم بمصداق ایة شریفه " کونوا قردة خاسئين " جایز است . چه حقیعالی خود میفرماید که قربدهید که خاصیت دارد . وانگهی از گوری چشم کفار . اسلام مذهب متجددی است . مگر خود حضرت در ۱۳۰۰ سال پیش در سنگ (حجر الاسود) رقص فکس تروت نکرد . چنانکه حالا هم حاجیها هر وله میکنند ؟ .

اقای عندلیب الاسلام : " البته اینها بسته به پیش آمد است ، تا جمعیت بعثة الاسلامیه چه صلاح بداند . عجاله این مذاکرات بی مورد است خوست اقای تاج مرامنامه ، این جمعیت را قرائت بفرمایند .

اقای تاج المتکلمین : " بر زوات محترم و علمای معظم و بر همه مردمان دنیا از چین و ما چین و بلاد یاجوج و ماجوج تا جابلقا و جابلسا که بلاد نسناسهاست و همه بزبان فصیح عربی متکلم هستند . مبرهن و اشکار است که کتاب سماوی ما مسلمین شامل همه معلومات دنیوی و اخروی است و هر کلمه ان صد هزار معنی دارد .

اقای سنت الاقطاب : " چنانکه اختراع همین هتل مبین ها از برکت : هذا کتاب مبین قران بوده است .

اقای تاج المتکلمین : " نعم ، علاوه بر فلسفه جات و حکمیات و موعظه جات و فندیات و معلومات دیگر ، باید دانست که کتاب ما مسلمین دارای تعالیم و قوانین عملی است و باید بدین وسیله برتری انرا به کفار نشان بدهیم .

عندلیب الاسلام : " اجاره بدهید توضیح بدهم . مقصود وجوب يك معلم عملی است ، بقول فرنگی مابها " برفسور " تا به تلامذه مسائل فقه و اصول

از قبیل : تطهیر ، حیض و نفاس ، غسل جنابت ، شکیات ، سهویات ، میطلات ، واجبات ، مقدمات ، مقارنات ، استحاضه ، کثیره و قلیله و متوسطه و مخصوصا " اداب طهارت را عملا " نشان بدهد و بکفار تزریق بکند تا ملکه انان گردد .

اقای تاج المتکلمین : " صحیح است . اما چون شرح اقدامات و عملیات این کاروان خیلی مفصل است و بطول انجامد ، لذا بذکر چند نکته اکتفا میکنم تا اقایان عظام بدانند که وظیفه این جمعیت تا چه حد صعب و طاقت فرسا است .

اولا - اجباری کردن لسان فصیح عربی و صرف و نحو ان بقدریکه کفار قران را با تجویه کامل و قواعد فصل و وصل و علامات سجاوندی بزبان عربی تلاوت بکنند . اما اگر معنی انرا نفهمیدند عیبی ندارد ، البته بهتر است که نفهمند .

ثانیا - " خراب کردن همه ابنیه و عمارات کفار . چون بناهای انها بلند و دارای چندین طبقه است و دوران حصار نمیباشد ، بطوریکه چشم نا محرم از نشیب عورت خواتین را بر فراز بتوان دید و این خود کفر و زندقه است . مطابق مذهب اسلام اطاقها کوتاه و با گل درست شود البته بهتر است ، زیرا این دنیای دون گذرگاه باشد و استحکام و دل بستن را نشاید . البته خراب کردن هر چه تیاتر ، موزه ، تماشاخانه ، کلیسا ، مدرسه ، و غیره هست از فرایض این جمعیت شمرده میشود .

شیخ خرطوم الخائف : " احسن . احسن . "

اقای سکان الشریعه : " البته لازم است که مطابق نص صریح باشد و بحکم آیات قرآنی و فریضه سحانی و سنت نبوی و حدیث مصطفوی عمل نمایند . ولی بزعم حقیر همانا میبایستی یکی از انها را بعثابه نمونه نگه داشت تا بر عالمیای پایه ضلالت (--) بنمائیم و در صورت بودجه کافی من حاضر بعنوان متولی در یکی ازین تماشاخانه ها بنام فلی برژر Folie Bergere

مشغول تبلیغ و عبادت بشوم.

اتاقی عندلیب الاسلام: "البته، البته چه ازین بهتر؟"

اتاقی تاج المتکلمین: "ثالثاً" از فرایض این جمعیت است ساختن حمامها و بیت الخلاها بطرز اسلامی و چنانکه در کتاب "زبدة النجاسات" آمده البته مستحب است که نجاست بعین دیده شود و چون کفار فاقد از علم طهارت هستند و نعوذ بالله با کاغذ استنجا میکنند، عقیده مخلص اینست که مقداری هم لوله هنگ بفرستیم که در ضمن صنوع ممالک اسلامی نیز صادر بشود.

رابعاً - کندن جویها در خیابانها و روان ساختن اب جاری در آنها تا در شارع عام و در دسترس عموم صلحین بوده باشد و در موقع حاجت دست به اب برسانند.

خاصاً - ترتیب شستشوی اموات و چال کردن آنها در زمین، طرز سوگواری، خرج دادن، روضه خوانی، بنای مساجد، احداث امازاده‌ها، تکیه‌ها، نذرها، قربانی، حج، زکوة، خمس، و کوچ دادن دسته‌ای از فقرای سامره به بلاد کفار تا طرز تکدی را به آنها بیاموزند. چون اسلام مذهب فقر و ذلت است و برای اندنیاست.

سادساً - البته برای نماز و بجا آوردن اداب شرع مبین کفش و موزه و لباس تنگ مکروه است. چون مسلمان باید لباسی داشته باشد که وسایل تطهیر و عبادت در هر ساعت و بهر حالت برایش آماده باشد. پس بر عموم مسلمانان لازم است که نعلین بپوشند و استین گشاد داشته باشند. برای مردها زیر سلواری و عبا بهترین لباس است و با فلسفه شریعت تطبیق میکند.

اتاقی سکان الشریعه: "البته مستحب است که عبا بپوشند. این حقیر بیاد دارم که در کتاب "التاریخ العبا و الشولا" تالیف اعجوبه - ده سر: مقراض النواسیر خوانده‌ام: که در موقع حمله عرب به بلاد رومیه، اعراب پوست شتر بخود همی پیچیدندی ولی همینکه در انبار غله رومیان وارد شدند، جوالهای بسیاری انباشته از گاه وجود در انجا یافتندی. از

فرط گرسنگی ته کیسه ها را سوراخ کرده از محتوی آن با ذوق و شوق مشغول خوردن شدند. همینکه به بالا رسیدندی، سر آنرا سوراخ کرده سرشان را در آوردندی و از دو طرف دستهایشان را. پس از انوقت عبا مرسوم شده شیخ تصاح بن نسناس: " چون من کتابی موسوم به "اثار الاسلام فی سواحل الانهار" تالیف میکنم و در آن از مناقب شیر شتر و کباب سوسمار و خرما داد سخنوری خواهم داد، اجازه بدهید این مطلب را در آنجا درج بکنم که سندی بس ممتاز است.

تاج التکلمین: " و اما تاسعا"، زندهای کفار مکشوف العورة در ملاء عام با مردها میرقصند و سحق و ملامسه میکنند. البته آنها را باید در قید حجاب مستور کرد تا مردها را به تسویلات شیطانی گرفتار نکنند و فساد اخلاق آنها آنها از اینجا آمده که تعدد زوجات، صیغه، محلل و طلاق بین آنها مرسوم نیست. چه مردمان آنجا از گرسنگی خرچنگ و قوریانغ و خوک میخورند و در موقع ذبح این جانوران بسم الله نمیگویند. پس ضلالت آنها را از همینجا باید قیاس کرد.

عاشرا" - در بلاد کفار لهو و لعب و نقاشی و موسیقی بی اندازه طرف توجه و دارای اهمیت و اعتبار است. البته بر مسلمین واجب است که الات غنا و موسیقی را شکسته و بجایش عاظم و روضه خوان و مداح در آنجا بفرستند تا آنها را براه راست دلالت کنند. همچنین هر چه پرده نقاشی است باید سوزانید و مجسمه ها را باید شکست، همچنانکه حضرت ابراهیم با قوم لوط کرد. البته اگر اشیاء نفیس و قیمتی در آنجا بهم برسد به بیت المال مسلمین تعلق میگیرد. واضح است که چون توجه کفار بدنیاست باید موعظه هائسی راجع به اندنیا، فشار قبر، نکیر و منکر، آتش و دوزخ، مارهای جهنم، روز پنجاه هزار سال، سنگ چهار چشم در دوزخ، ظهور حمار دجال، تقدیر و قضا و قدر و فلسفه اسلام بنمائیم. و نیز از فضیلت بهشت و ثواب اخروی لازم است توضیحاتی بدهند و بگویند که در بهشت بعد مسلمان حوری و

بزن مسلمان غلمان میدهند ، هر گاه ثوابکار باشند در بهشت هفتاد هزار شتر و قصر زمردی میدهند که هفتاد هزار اطاق دارد و فرشته هائی در آنجاست که سرش در مغرب و پایش در مشرق است. بعلاوه استعمال کمی تریاک بنظر حقیر برای آنها مستحب است تا کفار را متوجه عقبی و آخرت بکند .

اقای سکان الاشریعه: " بزعم حقیر این توضیحات زیاد است. همینقدر فرمودید کفار را بدین حنیف اسلام دلالت میکنیم شامل همه" این شرایط میشود .

تاج التکلمین: " مقصود حقیر همانا نشان دادن پایه ضلالت خاج پرستان و اشکالاتی است که مبلغین بعثة الاسلامی مواجهه ان خواهند شد . مثلا ممکن است که قومی مسلمان نباشند مانند طایفه یهود . ولی طرز اداب و رسوم مذهبی آنها بقدری نزدیک و شبیه مسلمانان است که بعضی تقبل دین حنیف حتی ختنه کرده هم هستند و به فشار قبر و نکیر و منکر و همه" این فلسفه جات معتقدند . چون از کفار کتاب دار هستند . ولی کفار فرنگستان که بغلط به خاج پرست معروفند بهیچ چیز اعتقاد ندارند و از کفار حرسی میباشند و ما باید از سرنو همه" این مطالب را بگوش آنها بخوانیم و یا نسلشان را بر اندازیم تا همه" دنیا مسلمان و بنده مقرب خدا بشوند .

شیخ تصاح بن نسناس: " در صورت مخالفت گوش و بینی آنها را میبریم و نخ میکنیم و زنهایشان و شترانشان را میان مسلمین قسمت میکنیم .

عندلیب الاسلام: " فراموش نشود که برای قدردانی از کفاری که بدین حنیف مشرف میشوند و تشویق آنها باید تحف و هدایائی از طرف رئیس به آنها اعطا بشود مانند : کفن متبرک ، مهر نماز ، تسبیح ، حرز جواد ، دعای دفع غریب گزه ، دعای بیوقتی ، طلسم سفید بختی ، حلقه یاسین ، نسلین و لوله هنگ که در ضمن بدر داری فرایض و رسوم مذهبی هم میخورد . مخصوص من پیشنهاد میکنم که یک نسخه هم از تالیف بنده زاده حضرت سکان الاشریعه

که هفت سال از عمر شریفش را ما بین کفار گذرانیده و از علوم معلوم و منقول و معقول بهره ای بسزا دارد موسوم به "زبدة النجاسات" به اشخاص میز هدیه شود .

الاولک الجالیزه : " کتابخانه های کفار را آتش بزنیم و عوض یک نسخه " زبدة النجاسات " به آنها بدهیم که برایشان کافی است و علوم دنیوی و اخروی همه در آنست .

منجیق العلماء : " البته ، صد البته ، کفی بزبدة النجاسات . چون خلاصه مرام اسلام همین است که یا مسلمان بشوید یعنی مطابق نص صریح " زبدة النجاسات عمل کنید و گرنه میکشیمتان و یا خراج به بیت المال مسلمین بدهید البته کفار باید باج سبیل به مسلمین بپردازند . (کف زدن حضار)

تاج المتکلمین : " پس از اینقرار رای قطعی و موافقت همگی برین شد که این جمعیت را به کفار سوق بدهیم و هیچگونه مخالفتی درین باب نیست . اما بجز حقیر لازمست که بشویم دین نبی رفتار کنیم ، چنانکه خود حضرت به ایل و تبار خودش قدر و منزلت گذاشت و نوه های خودش را قبل از ولادت امام کرد و طایفه خود را سادات و احترام آنها را بهمه مسلمانان واجب دانست ، چون مخارج این نهضة از موقوفات است همه اشخاصیکه انتخاب میشوند باید از علماء و سادات باشند .

عندلیب الاسلام : " صحیح است . البته کسی برازنده تر کسی مبرزتر از آقای تاج نیست . لذا ایشان را بریاست این جمعیت انتخاب میکنیم .

سکان الشریعه : " این حسن انتخاب را از صمیم قلب بعموم مسلمین و مسلمات تبریک میگویم .

سنت الاقطاب : " البته به ازین ممکن نمیشد . "

تاج المتکلمین : " بنده از حسن نیت و مراحم آقایان نمایندگان ملل اسلامی لسانم الکن و نطقم قاصر است . اما آقای عندلیب الاسلام از اساتذہ فقهی است . البته وجود شریفشان در چنین جهادی از واجباتست . من پیشنهاد

میکنم ایشان سمت نایب رئیس انتخاب شوند و اقازاده، ایشان، آقای
سکان الشریعه که نه سال از عمر شریفش را در بلاد کفار بسر برده و از
معلوم و مجهول بهره ای کافی و شانی دارد چنانکه کتاب نفیس "زبدۃ
النجاسات" بهترین معرف ایشان و شاهد مدعایم است همچنین
بزبانهای عربی قبطی، شامی، بربری، الجزایری، فلسطینی، بغدادی
و بصرهای و غیره را مثل عندلیب تکلم میکند، ممکن است بر سر جمعیت
ما منت گذاشته بعنوان صندوق دار و مترجم ما را سرافراز و از راه لطف
بپذیرند. یعنی انهم محض ثواب اخروی چون این اقدام اجر دنیوی
هرگز ندارد.

سکان الشریعه: "حقیقه بنده نمیدانم به چه زبان ازین حسن ظن آقای
تاج تشکر بکنم. البته اگر محض خاطر ایشان و نتایج اخروی این کار نبود
هرگز قبول نمیکردم. (کف زدن معتد حضار)

عندلیب الاسلام: "من از مرحوم آقای تاج و همه نمایندگان محترم اسلام
که در اینجا حضور دارند بسیار شرمندهام. اما اجازه بدهید، چون
یک نفر دلاک مجرب جهت خنثی کردن کفار لازم است، آقای سنت الاقطاب
که پسر خاله این بنده میباشد و اغلب کفار که به دین حنیف مشرف میشوند
ایشان ختنه میکنند علاوه برین چندین بار محلل شده و در معرکه گرفتن و
روضه خوانی ید طولائی دارد حتی عقرب جراره را در کف دستش نگه میدارد
و برای فروش دعای نزله و دعای بیوقتی بهتر از او کسی را خدا نیافریده
و از ادب دنیوی و اخروی بهره ای کافی دارد ایشان را بعنوان برفوسر
فقیهات پیشنهاد میکنم.

تاج المتکلمین: "البته، چه ازین بهتر؟ پیدا است که ما یکدسته از جان
گذشته هستیم که برای خیر عقبی و اجر اخروی سینه سپر کرده و چنین
ماموریت پر خطری را بعده میگیریم. (کف زدن حضار)
پس از آن آقای رئیس صورت مجلسی را که قبلاً نوشته شده بود، از پسر

شالشان در آوردند و به آقایان نمایندگان ارائه دادند تا امضا و تصدیق بشود. مفاد آن از اینقرار بود :

" در روز میمون فرخنده فال ۲۵ ماه شوال سال ۱۳۴۶ هجری قمری در شهر مبارک سامره از بلاد عربستان بموجب جلسه مرکب از علما، یگانه و دانشمندان فرزانه و نمایندگان محترم ملل کامله الوداد اسلامی تصمیم گرفتند و تصویب شد که آقایان مفضلة الاسامی ذیل . حضرت آقای تاج المتکلمین بسمت ریاست، آقای عندلیب الاسلام نایب رئیس و منشی مخصوص، آقای سکان الشریعه سندقدار و مترجم، آقای سنت الاقطاب معلم عملی فقهیات برای تبلیغ دین مبین بطرف بلاد افرنجیه رهسپار گردند تا کفار را بدین حنیف اسلام دعوت و تبلیغ بکنند . عجاله صد طیان لیره انگریزه برای مخارج از محل موقوفات پیشینی و تصویب شد که آقایان مفضلة الاسامی فوق هر طور صلاح بدانند بمصرف برسانند . "

آقای تاج پیشنهاد کردند که بسلاهی حضار شربت بنوشند ولی نماینده^۱ لعراب عنیزه شیر شتر خواست و هلله کنان مشک شیر شتر دست بدست و دهن بدهن گشت . سپس هر کدام از نمایندگان محترم ملل اسلامی انگشت خود را در مرکب الوده پای کاغذ گذاشتند و مجلس به خوبی و خوشی خاتمه یافت.

السامره فی ۲۵ شوال ۱۳۴۶
الجرجیس یافت بن اسحق الیسوعی

نمايشگاه شـرقى

امروز صبح از صدای نعره ناهنجاری از خواب پریدم، دیدم که همسفرهای
اطاق ما بحالت وحشت زده آقای سنت الاقطاب را نگاه میکنند که شیشه
پنجره ترن را پائین کشیده با پیرهن و زیر شلواری دست زیر چانه اش زده
به جنگل نگاه میکند و با صدای نخراشیده ای ابوعطا میخواند مرا که دید
خندید و گفت :

" صدای من به ازین بود ، سرزنم هوو او دم اونم از لجش سم به خوردم داد
صدایم گرفت . خدا بیامرزش ! پارسال عمرش را بشما داد .

من گفتم : " از شما قبیح نیست که با این ریش و سبیل روبروی کفار اواز
میخوانید ؟ .

" این موهای سرم را می بینید ؟ از زور فکر و خیالات است ، باد نزله آنها
را سفید کرده ."

بالاخره بهزار زبان باوحالی کردم تا لباسش را پوشید ، چون یکساعت
دیگر وارد شهر برلین میشدیم . سنت الاقطاب از من خواهش کرد که بعض
ورود به برلین او را ببرم بازار تا یک موش خرمانی برای دخترش سکینه سوغات
بفروستد . بعد رفتیم بسراغ آقای سکان الشریعه که در سه اطاق دورتر بسا
یخه باز ، سینه پشم آلود و سرتراشیده سیگار عبدالله میکشید و دودش را بسا
تفنن بصورت پیر زن جهود لهستانی فوت میکرد . سکان الشریعه با علم
اشاره با ان زن حرف میزد و هر دو آنها میخندیدند . بقدری سرش گرم بود
که متوجه ما نشد ما هم مزاحم آنها نشدیم بسراغ آقایان تاج و عندلیب رفتیم ،
چون دیشب آقای تاج اظهار کسالت میکرد . در اینوقت ترن بسرعت هرچه
تعامتر از میان جنگل میگذشت . از راهرو لغزنده ان گذشتیم . آقای تاج
و عندلیب در اطاقچه خودشان را بسته بودند تا نفس کفار در انجا نفوذ

نکند . چون این اطاقچه را بقیمت گزاف برای رؤسای بعثت اسلامی خلوت کرده بودند تا با کفار تماس نداشته باشند . وارد که شدیم آقای عندلیب با چشمهای خمار تریاک پارچه سفیدی دور گله اش بسته بود ، انا انزلنا میخواند و بدور خود شرفوت میگرد و هر تگانی که ترن میخورد میخواست روح از بدنش مفارقت بکند : میترسید مبادا کفار فهمیده باشند که چند نفر مسلمان در ترن هستند و از بد جنسی قطار را بشکنند و یا بیراهه ببرند برای اینکه مسلمان را تلف بکنند . من را که دید گل از گلش شکفت و گفت :

" قربانتان ! دستم بد منتان ، ما در ولایت غریب هستیم ، مبادا کفار بما سم بخوراند ؟ . تمام شب را من سوره عنکبوت و آیه الکرسی خواندم تا از شرکفار محفوظ باشیم . "

آقای تاج همینطور که با زیر شلواری و شبکلاه مشغول فوت کردن در سماور حلیی بود که در آن گل گاوزبان میجوشید از ما پرسید :

" آقای سکان الشریعه کجاست ؟ . "

سنت گفت . " یک ضعیفه کافره را دارد بدین حنیف اسلام تبلیغ میکند . تاج : " افرین بشیر پاکی که خورده ! خوب چقدر مانده که برسیم ؟ . "

سنت : " نیصاعت دیگر ما در شهر برلین خواهیم بود . باید چند آنها را دم دست بگذاریم و رختهایمان را بپوشیم ، اینجا دیگر فرنگستون است . "

عندلیب الاسلام : " شهر برلین گفتید ؟ من اسم این شهر را در کتاب " المهالك والمخاوف " دیده ام . مصنف آن کتاب از متبحرین بوده است ، شرحی داده و خوب بخاطر دارم که میگوید : اسم اصلی آن " البرالیین " بوده است یعنی زمین لعین . زیرا که لینت میآورد . چون کسره بر یا " ثقیل بوده اعلال شد . الف و لام را هم از اللین برداشتند تا اختصار شده باشد پس الف و لام البر را هم حذف کردند ، زیرا که اسم علم بود برلین شد و از کثرت استعمال برلین گردید . حتما " اهالی انجا عرب هستند و مسلمان

بوده‌اند و شکم روش در آنجا شیوع دارد .

تاج : " فی الواقع زبان عربی یکپارچه منطبق است . بعقیده ' ضعیف بعضی ورود به برلین باید یکفرا را مسلمان بکنیم و بهمه ' بلاد اسلامی از جبال هند و کشر گرفته تا اقصی بلاد جابلقا و جابلسا ، جزیره ' و قواق ، زنگبار حبشه و سودان و همه ' ممالک اسلامی تلگراف بزنیم .

عندلیب : " اگر خودمان سلامت رسیدیم . "

تاج : " بر پدرشان لعنت ! حالا که خودمانیم ، آیا الاغ بهتر است یا این نمیدانم چه اسمی رویش بگذارم ؟ از شراب و آتش میریزد ، سوت میزند ، صدا میدهد ، دود میکند و آدم را سیدد بار میکشد تا بعقد برساند : این همان حمار دجال است . مرحوم ابوی از سامره تا خانقین را با یک الاغ مردنی رفت ، اگرچه شش مرتبه لختش کردند اما سلامت رسید . ما اینجا به جان خودمان اطمینان نداریم .

عندلیب : " آیا صندوق های لوله‌نگ و نعلین را در جای محفوظ گذاشته‌اند که در مجاورت رطوبت کفار نباشد ؟ "

سنت : " الخشک مع الخشک لا یتجسک . نص صریح حدیث معتبر است . "

عندلیب : " من نذر کرده‌ام اگر سلامت رسیدیم بعضی ورود یک گوسفند با دست خودم ذبح بکنم و به فقرا بدهم . آقای سنت شما دقت بکنید بجای گوسفند بما خوک بفروشند ، چون هر چه بگوئید از کفار بر میاید .

تاج : " من همه ' جانم الوده است ، عبایم نجس شده . بعضی ورود استحمام خواهم کرد .

عندلیب : " راستی آقای تاج دیشب با من چه کار داشتید ؟ من از خجالت آب شدم ، گمان کردم از کفارند میخواهند اسم بد روی ما بگذارند .

تاج : " دیشب خواب والله ' احمد را میدیدم . در عمرم این اولین بار است

که یکپخته بدون زن هستم . حقیقه ما جهاد اکبر میکنیم ، خودمان را فدائی
دین مبین کرده ایم ، در راه اسلام انتحار کردیم و شهید شدیم . (اقای
جرجیس این مطالب را برای مجله "المنجلاب یادداشت بکنید) من اگر مردم
مرا در آل ضیا ، در شهر الباریس دفن بکنید و اسم مزارم را " امامزاده آل
تاج " بگذارید تا زیارتگاه مسلمین بشود . راستی چه اجری در اندنیا
خواهیم داشت تا بتواند جبران اینهمه صدمات و زحمات ما را بکند ! من
گمان میکنم برای رفع خستگی و دفع مضرت مسافرت بد نباشد که لد الورود هر
کدام نفری سه تا زن صیغه بکنیم .

عندلیب: " من دیشب خواب دیدم یک سید جلیل القدر نورانی مثل مورد
سبز ، زیر جامه سبز ، زیر شلوار سبز ، کیسه توتون سبز ، گیوه سبز ،
شارب سبز با دست سبز مبارکش دستم را گرفت و برد در باغی که پر بود از
وحوش و طیور از چرنده و پرنده و خزنده و دونده . از خواب که پریدم بسوی
عطر و عبیر مرا بیهوش کرد .

تاج : " عجیب ، عجیب ! همینکه رسیدیم من بکتاب تعبیر خواب دانیال نبی
ویا تعبیر نامه حضرت یوسف رجوع خواهم کرد . در اینوقت آقای سسکان
الشریعه وارد شد و گفت :

" اینجا که دیگر عربستان نیست . ما خودمان را که نباید گول بزنیم ، شماها
از بسکه وسواس بخرچ دادید نگذاشتید یک شکم سیر غذا بخوریم . من سه
قوطی از این گوشتهایی دارم که در جعبه حلیی است . از قراریکه شنیدم
مسلمانان آنها را پر میکنند .

سنت : " احتیاط احوط است . منکه لب نخواهم زد . اگر یک قطره شراب در
دریا بیفتد ، بعد از آن دریا را بخاک پر کنند بطوریکه تپه ای بجای آن دریا
بشود و بر سر آن تپه علف بروید و گله گوسفندی از آن تپه بگذرد و از آن علف
بچرد ، من از گوشت آن گوسفند ها نمیخورم .

عندلیب: " غصه اش را نخورید ، عوضش وارد شهر اللبرالین که شدیم یک

دیگ بزرگ اش شله قلکار بار میگذاریم و همه شکمهایمان را از عزا در میاوریم .
در اینوقت ، دورنمای شهر نمایان شد ؛ بناهای بلند ، باغهای سبز ،
واگنهای برقی که در آمد و شد بودند و مردم شهر از آنجا دیده میشد .
در ایستگاه راه آهن مسافران به جنبش افتادند . هرکس چند آن خودش را
سرکشی میکرد ، دسته‌ای پیاده و گروهی سوار میشدند . بالاخره جمعیت
بعثه الاسلامیه پس از پرداخت مبلغ هنگفتی بعنوان جریمه برای شکستن سه
شیشه از ترن . طیح در اطاقچه آن و سوزانیدن نیمکت و غیره در
ایستگاه " فریدریشه ستراسه " پیاده شدند . بعد چهار صندوق نعلین
و لوله‌نگ را هم با پرداخت گمرک گزاف تحویل گرفتیم پس از آن صورت مهمان
خانه های برلین را برای آقای تاج قرائت کردند و ایشان از میان آنها
" هتل هرمس " را انتخاب کردند ، چون اسم هرمس الهراصه را در کتاب
" زندگه العتیقه " خوانده بودند و از اینقرار نزدیکتر به عبرانیون و اعراب
بود . منم برای اینکه در جریان گزارش آقایان باشم ناچار در همان مهمان
خانه اطاق گرفتم .

آقای سکان الشریعه ورقه اعتبار را به امضای آقایان تاج و عندلیب رسانید تا
از بانک برای مدت اقامت در برلین مقداری از وجه آنرا بگیرند . آقای تاج
بوسیله مترجم از صاحب مهمانخانه پرسید که : آیا زمین این مهمانخانه غصبی
است یا نه . بعد از آنکه اطمینان حاصل کرد ، فرمان داد برایش حمام
حاضر کنند . در ضمن خطاب به جمعیت بعثه الاسلامی کرده تذکر دادند
که چون ما مظهر اسلام هستیم باید طوری رفتار کنیم که سرمشق کفار بشویم
باین معنی که بهیچوجه به اب مهمانخانه دست نزنیم و برای استعمال خوراک ،
وضو و شستشو فقط از آب رودخانه که نزدیک مهمانخانه بود بکار ببریم . اگر
چه فضولات و مزبله شهر در آن ریخته میشد اما چون روان بود شرعا " پاک
خواهد بود .

آقای تاج با آقای سنت که در فن دلایکی بی نظیر بود . به حمام رفتند . هر
کدام از آقایان اطاقی گرفته ، بسلیقه خودشان درست کردند : یعنی فرش

و تخت خواب را جمع کرده گوشهٔ اطاق گذاشتند و بجای آن يك تکه زیلو یا گلیم انداختند و يك جانماز و يك لولهنگ هم رویش گذاشتند .

نیصاحت نگذشت که در مهمانخانه غوغای غریبی بر پا شد . رئیس مهمانخانه بصر زنان ما را خبر کرد که از وقتیکه آقای تاج حمام رفته ، اب حمام از طبقه سوم به دوم و از دوم به اول سرایت کرده ، بطوریکه همهٔ مشتریهایش شکایت کرده اند . ما دسته جمعی رفتیم و در حمام را باز کردیم . آقای تاج با ریش و سر و ناخن حنا بسته روی زمین حمام نشسته بود و آقای سنت او را منت و مال میداد ، در صورتیکه از سر شکستهٔ شیر اب لگن پر شده بود و بیرون میریخت . آقای تاج اول پرخاش کرد که چرا چشم یکی از کفار به تن پشم الود ایشان افتاده و بعد خطاب کردند :

" نقصر حمامهای کفار را مشاهده بکنید که تا چه اندازه است ! سر بینه ندارد و بتحقیق اب آن کُر نیست . من همهٔ جانم نجس اندر نجس شده است بعد از آنکه آقای تاج با حال زار از حمام بیرون آمد ، صاحب مهمانخانه صورت هشتصد مارك جهت خسارت وارده به حمام را آورد . آقای تاج ازین قضیه بر اشفتند و خیلی اوقاتشان تلخ شد . بخصوص که آقای سکان الشریعه از وقتیکه رفته بود پول را نیاورده بود و از فراریکه شهرت داشت یکنفر او را با لباس فرنگی در سلمانی دیده بود که ریشش تراشیده ، بعد هم با همان پیروزن لهستانی که در راه آهن بود در چند قهوه خانهٔ شهر دیده شده بودند .

آقای تاج فرمودند : " اگر از میان ما کسی خیانت بکند ، نه تنها از طرف بلیس دستگیر و تعقیب میشود ، نه تنها در اندنیا روسیاه جهنمی و محشور شعر نای الجوشن و همنشین عمرین خطاب خواهد بود ، بلکه تمام ملل اسلامی از جبال هند و کش گرفته تا اقصی بلاد جابلقا و جابلسا و زنگبار و حبشه که بیش از چهار صد هزار طمان گویندهٔ " لا اله الا الله هستند او را گرفته بدار میآورند "

آقایان بعنة الاسلامی ناچار از همان انبان پنیر گندیده و نان خشک و پیاز

که با خودشان از بلاد اسلامی آورده بودند تا هار خوردند .
من از رستوران که برگشتم ، يك روزنامه خریدم . بالای روزنامه بخط درشت
نوشته بود : " ورود مهمانان گرامی - یکدسته از اربستهای پولدار مشرق
زمین امروز وارد برلین خواهند شد . " داخل مهمانخانه که شدم ، هر
کدام از آقایان مبلغین از دیگری میپرسید که در ولایت غربت چه برورشان
خواهد آمد ! در شهر هم کسی را نمیشناختند که بتواند به آنها کمک بکند
تا از بلاد اسلامی وجوهات برسد . آقای تاج فرمودند : " من گمان نمیکردم
که آقای سکان الشریعه مؤلف کتاب " زیادة النجاسات " که با وجود صغر سن
از علوم معلوم و مجهول بهرهای کافی دارد و مدت ده سال از عمر شریفش
را در بلاد کفار به مباحثه و مجادله گذرانیده چنین حرکت ناشیستی از
ایشان سر بزند . ممکن است کفار بلای بسر او آورده باشند . در اینصورت
حکم جهاد صادر میکنیم و یا محتمل است که ان ضعیفه کافره را برده تبلیغ
بدین حنیف بکند .

عندلیب الاسلام : " من سرم درد میکند ، عقیده مندم که سطور حلبی را بر
داریم و برویم در شهر جای یا صفائی را پیدا میکنیم و يك پیاله چائی دم بکنیم
و بخوریم ، در ضمن شهر را هم سیاحت کرده باشیم . "
پیشنهاد آقای عندلیب به اکثریت اراء قبول شد . ولی آقای تاج صلاح
دانستند که در مهمانخانه کشیک اشیائشان را بکشند تا کفار به ان دست
نزنند . همینکه سه نفری از مهمانخانه بیرون رفتیم ، گروه انبوهی به تماشای
ما آمدند و در فریدریشه ستراسه و اونتر دن لیندن برعهده آنها افزود شده ،
بطوریکه ما فرصت چائی دم کردن را نکردیم . دخترها با سینه و بازوی لخت
جلو ما میآمدند ، لبخند میزدند . آقای عندلیب عبا را روی عمامه شان
کشیدند ، چشمهایشان را میبستند و استغفار میفرستادند .
درین بین . دو نفر که به کلاهشان نشان داشت با يك مترجم پیش آقای
عندلیب آمدند ، اجازه خواستند و مترجم گفت : " ما خیلی مقتدر و سراترازیم
که دسته ای از هنرمندان مشهور شرقی بدیدن پایتخت ما آمده اند . لذا

ما موقع را مفتاح شمرده مقدم آنها را تبریک میگوئیم. چنانکه مسبق هستید کمپانی فیلم برداری "اوپا" که از بزرگترین کارخانه های دنیاست در نظر دارد فیلم "امپراتورسلطان" و "حسین کرد" و سیرة عنتر را برآورد ازین رو رئیس کمپانی ورود مهمانان عزیز را غنیمت شمرده از آقایان خواهشمند است دعوتش را اجابت نموده و در فیلمهای نامبرده شرکت بکنند. برای انجام مراسم قرارداد و ملاقات همکاران عزیزش رئیس کمپانی فردا ساعت ده در دفتر خود منتظر است.

اتاقی سنت: "اتاقی مترجم! مخصوصا" به رئیس خودتان بگوئید که من در بازی ید طولائی دارم و در تعزیه ها رول نعش را بازی میگردم. وقتیکه روی لنگه در خوابیده بودم و مرا دور میگرداندند، هفت قرآن در میان همه گمان میکردند که من مرده ام.

اتاقی عندلیب: "چه میگوید؟ آیا از کفار میخواهند بدین حنیف اسلام مشرف بشوند؟"

مترجم "خیر قربان! کمپانی "اوپا" از شما دعوت کرده.

عندلیب: "گمان میکنم مجلس ختم است یا کسی مرده."

مترجم: "چون فرمایشات سرکار در لفافه است و درست نمیفهمیم، بهتر اینست که فردا در مهمانخانه شرفیاب بشویم"

همینکه آنها رفتند، چند قدم دورتر نماینده سیرک معروف برلین "سیرکوس بوش" ما را جلو بر کرد. ولی چون مترجم نداشت نتوانست مطالب خود شرا حالی آقایان بکند. او هم درس مهمانخانه را گرفت و رفت تا فردا داخل مذاکره بشود.

چند نفر از عکاسهای معروف بحالت های گوناگون از ما عکس برداشتند. از طرف دیگر دسته زیادی زن و مرد دور ما را گرفته بود و کارت پستال خودمان را میدادند تا زیرش برسم یادگار امضا بکنیم. اما بواسطه نداشتن زیان

بیشتر اسباب حیرت طرفین میشود . درین میان آقای سنت موقع را برای لاس زدن با دختران غنیمت دانست و از سه تا صیغه موعود دوتایش را انتخاب کرد . و تئیکه خسته و مانده به مهمانخانه برگشتیم ، جمعیت زیادی از پلیس ، مخبر روزنامه و مردم متفرقه دور مهمانخانه بودند . اول سراغ آقای سکان ال شریعه را گرفتیم . صاحب مهمانخانه گفت که از قرار اطلاع پلیس با هواپیما مسافرت کرده : اما پیش آمد بدتری رخ داد . وارد اطاق آقای تاج که شدیم دیدیم ایشان بحال اغما پای منقل وافور خشکش زده است ، در حالیکه سه نفر پلیس همه گره بسته ها و لباس و زیر شلواری او را بازرسی میکردند . ایندفعه به جریعه تنها هم اکتفا نمیکردند و حضور همه جمعیت بعثت الاسلامی در عدلیه لازم بود . هر چه میجیگری شد که آقای تاج ناخوش بوده و نمیدانسته و عادت به تریاک داشته بخرج آنها نصیرفت . آقای تاج میفرمودند " نگوئید نمیدانسته ، بگوئید آمده مردم را بدین حنیف اسلام دعوت بکنند مرد که کافر نجس چه حق دارد با من بلند حرف بزند ؟ باو حالی بکنید که من رئیس بعثت الاسلامیه هستم و پشت سرما از جبال هند و کش گرفته تا جزایر و قواق پانصد هزار طلیان مسلمان گوینده ، لا اله الا الله است و یک اشاره من کافی است که همه مسلمانان شما را با سیخ وافور تکه تکه بکنند . اگر هم رشوه میخواهد بگو در شرع مبین اسلام بغیر از برای علما برای سایرین رشوه حرام است و انگهی آقای سکان الشریعه از انوقتیکه رفته هنوز پولها را نیاورده ."

آقای عندلیب و سنت که دیدند هوا پس است بطرف در برگشتند . ولی درین بین دو نفر با کلاه و نشان مخصوص جلو آنها را گرفتند و مترجم اینطور گفت . " آقایان محترم ! من متفخرم که از طرف رئیس " سوئو گارتن " باغ وحش برلین بشما سلام برسانم . میدانید که کوس شهرت شما در همه افاق پیچیده است .

سنت : " از جبال هند و کش گرفته تا اقصی بلاد جابلقا و جابلسا و جزیره و قواق .

مترجم . " بلی . بلی صحیح است . بهمین مناسبت ، آقای رئیس باغ وحش
بمناسبت ورود شما یک نمایشگاه شرقی درین باغ فراهم کرده و چشم بسراه
قدوم مهمانان عزیز استو از آقایان خواهش عاجزانه دارد که اگر برای همیشه
هم نخواستہ باشند اقلاً " چند روز بقدم خود ایشان را سرفراز کرده در باغ
مهمانی ایشان را بپذیرند . میدانید که وسایل اسایش آقایان از هر حیث
فراهم است و هر شرطی که بکشند بروی چشم قبول میشود .

آقای عندلیب : " باغ دارد ؟

مترجم : " بلی باغ معروف لابد شنیده اید باغ .

عندلیب : " باغ سبز پر از وحوش و طیور از چرند ، پرند ، خزند و دوند
بگوئید به بینم سید قبا سبز هم دارد ؟

مترجم : " سبز قبا هم دارد .

عندلیب : " من خوابش را در ترن دیده بودم میایم . "

آقایان عندلیب و سنت دعوت رئیس باغ وحش را اجابت کردند و در اتومبیل
نشسته و رفتند . نیمساعت بعد هم آقای تاج را به نظمیہ بردند .

در اینصورت تا اینجا ماموریت من انجام یافت و جمعیت بعثة الاسلامی پراکنده
شدند . فردا با تلگراف از مدیر مجله " الضجالب " کسب اجازه خواهم کرد که
ایا باز هم باید گزارش آقایان را بنگارم و با به ماموریت دیگری بروم . شب از
نزدیک باغ وحش که میگذشتم دیدم با خط سرخ بالای در آن روشن میشد .
" نمایشگاه شرقی ! "

البرالین فی ذی القعدة الحرام ۱۳۴۶
الجرجیس یافت بن اسحق الیسوی

نوشتگاه میسر

دو سال و نیم از قضیهٔ بعثت اسلامی گذشت. بعد از آنکه جمعیت در برلین از هم پراکنده شد، من بسمت مخبر مخصوص مجله "المنجلاب" به پاریس انتقال یافتم و درین مدت هیچ اطلاعی راجع به آنها بدست نیاوردم و اسمشان را هم نشنیدم. اما پیشامدی برایم رخ داد که ناگزیرم شرح آنرا ضمیمهٔ یادداشتهای مسافرتم بکنم زیرا بمنزلهٔ متمم حکایت جمعیت بعثت اسلامی به شمار میاید و شرح آن بقرار زیر است.

دیشب ساعت یازده از سینما بر میگشتم، در یکی از کوچه های محله "مون مارتر" وارد میکده کوچکی شدم. در آنجا یک کفر ساز دستی میزد و دیگری "بان زو" و تنها زن و مردی به اهنگ "ژاوا" میرقصیدند. نزدیک من سه نفر از دانشهای تمام عیار کنار میز ورق بازی میکردند. یکی از آنها سیاه صفت بود و بی در پی مشت روی میز میزد و میگفت: "یک گیلاس دیگر" پیشخدمت گیلاسهای خالی را میرود و گیلاسهای پُر بجای آنها میگذاشت. نعلبکیهای مشروب که رویهم چیده شده بود مانند برج بابل از کنار میز بالا میرفت. یکی از آنها گفت: "ده دقیقه دیگر بیزنس (Business) شروع میشود، من میروم. رفیقش پرسید: "راستی ژیبی حالا کار و بارت سکه است یا نه؟"

ژیبی: "پریشب سیصد و شصت فرانک مک زیر لامپی بلند کردم. اما چه کاری! یکشب نشد که دو بعد از نصف شب بخوابم. دیشب همه اش در خواب میگذردم یک بانکو دوست لویی اقایان خانصها بازی کنید.

Rien re ua plus
زنم مرا بیدار کرد بخیاالش
هذیان میگویم.

سومی گفت: "باز هم کارتو، بعد از یک هفته دوندگی، پریشب بسود

که سوزی مرا غال گذاشت. يك تيكه ديگر پيدا كردم. يك خر پول مصری را
گير اورم و بعد از دو ساعت چانه زدن فقط ۲۵ فرانك نيزه زد. پول مشروب
نميشد. من اگر شهي يك بطر ورموت نزنم از تشنگي ميميرم.

ژيبي: " منهنم اگر نرقصم خوابم نميبرد. خوب زوب تو چيزي نميگوئسي؟
معلوم ميشود تو دماغت چاق تر از ماست. حالا امشب هم طلبت فردا شب
حسابان را ياك ميكنيم "

دو نفرشان بلند شدند و گفتند " پرفسور سنت الاقطاب خدا حافظ . "
و رفتند . اين اسم را که از دهن اين لاتهاي کاسکت بسر شنيدم از جا
جستم. در دقت کردم ، ديدم اين همان دلاک بعثة الاسلاميه و پرفسور
علی فقهيات است که اينجا نشسته بزبان دانشهای پاریس حرف ميزند و رو
برویش يکدسته نعلیکی کوت شده . چشمهايم را ماليم ، او هم متوجه من
شد خودش را انداخت در بغلم ماچ و بوسه کرد و گفت : " شما هم اينجا "
من با تعجب روی ميز او را نگاه کردم که قالیچه سبز رنگ پهن بود ، يکدسته
ورق روی آن و يك گيلاس " امورت " هم کنارش . سنت دوستانه به پشتم زد
و گفت : " عيبی ندارد ، اگر ما را توی ترن انجور ديدی برای مصلحت
روزگار بود . اما ورق برگشت و روزگار ما را به اينجا کشانيد !
من عقل از سرم داشت ميميريد . برای اينکه مطمئن بشوم پرسيدم : " آخر
برای سکينه دخترتان موش خرمائي فرستاديد ؟

سنت : " اصال برای سکينه و والده اش پيرهن کنش پلاژ فرستادم تا دم
شطال العرب اب تنی بکنند .

" خوب ، باد نزله چطور است که توی ترن از دستش ميناليديد ؟

" بگوئيد : البومين يا مرض قند . ما ديگر فرنگی ماب و متعدي شده ايم ، اين
همان . مرض قند موروثی است .

چطور ؟

" موروثی ديگر . چون پدر بزرگم دکان قنادی داشت ، خروس قندی می

فروخت .

"رفقاییت کجا هستند ؟"

" راستی اینها که با من بودند نشناختی ؟ یکی از آنها عندلیب الاسلام بود . اینجا اسم خودش را " زان " گذاشته ، وان یکی که لباس سیاه پوشیده بود آقای تاج التکلمین بودند . اینجا باو " زیمی " میگویند منم با سم " ژوب " معروف هستم .

" پس آقای سکان الشریعه کجاست ؟ "

" آقای سکان الشریعه مؤلف کتاب معروف " زبدة النجاسات " را میگوئید که در علوم معلوم و مجهول سر آمد روزگار است ؟ تا یکماه پیش اگر پشت گوشمان را دیدیم ، او را دیدیم . پولهای بعثة الاسلامی را زد بجیب و دک شدرفت انجا که عرب نی بیندازد . اینهم يك فندش بود ! میان خودمان باشد ، نامردی کرد ، چون وقتی ، این جنفولک بازی را در آوردیم با هم قرار و مدار گذاشتیم پولها را چهار نفری بالا بکشیم . او سهم ما را هم قاچاق شد و حالا باین حرفها گوشش بد هکار نیست . میدانی چه کاره است ؟ دربان " فلی برژر " شده . یادت هست وقتی که آقای تاج گفت : همه تیاترها را خراب میکنیم و جایش روضه میخوانیم آقای سکان چه دستیاچه شد ؟ میگفت : " فلی برژر " را بدست من بسپارید . من نمیدانستم فلی برژر چیست . اما حالا دربانش شده و نانش توی روغن است قسمت را تماشا کنید ! دیگر چه میشود کرد ؟

" خوب اخرش کسی را مسلطان کردید ؟ "

سنت خندید : " چرا یکفرا و از ان سرونه بیعد من پشت دستم را داغ کردم که دیگر ازین نا پرهیزها نکم .

چطور ؟

" روزیکه راه افتادیم هیچکدام از ما بقدر من فکر کار خودش نبود . چون فرا آورده بودند که کفار را ختنه بکنم ، من گنجشک را به زبان یاد گرفتم به روسی " و ارابی " به العانی " اشپرلینگ " به فرانسه " موانسو "

میدانید چرا؟ چون در موقع ختنه باید گفت «گنجشگ پرید» که تا بچه متوجه گنجشگ میشود پوست را ببرند. به بینید من تا کجایش را خوانده بودم! خوب لغت "پرید" را دیگر لازم نداشتم یاد بگیرم. با دست اشاره میکردم یا میگفتم "پر...". اما از شما چه پنهان که این سه لغت هیچکدام بدردم نخورد.

حط — اور؟

"یکروز آقای تاج بطمع آنکه دوباره موقوفات را زنده بکند، پایش را توی یک کفش کرد که هر طور شده باید یک نفر از کفار را مسلمان بکنیم و دسته جمعی با او عکس برداریم و به بلاد اسلام بفرستیم. پارسال بود، زیر پل رودخانه سن یک نفر گدا گیر آوردیم با او دو هزار فرانک وعده دادیم تا بگذارد ختنه-اش بس بکنیم. اولش میترسید، بالاخره راضی شد. از شما چه پنهان! هر چه معلوماتم را به رخ کشیدم و به سه زبان گنجشگ را برایش گفتم حالیش نشد چون اصلاً ایتالیائی بود. بعد هم رفت شکایت کرد که مرا از توالد و تناسل انداخته اند. محکوم شدیم و هرچه پول برایمان باقی مانده بود روی ختنه سوران او گذاشتیم!

"رفقاییت چه میکنند؟

"ژان، نه عندلیب الاسلام یادتان هست در برلین چشمش که به زنها می افتاد بهم میگذاشت و استغفار میفرستاد و ما زیر بازویش را میگرفتیم و کور مال کور مال راه میرفت؟ خوب، اینجا. دلالی میکند. دلال محبت است و گاهی هم دست چربش را بسر کچل ما میکشد. کارو بارش بد نیست پریروز خندید و گفت. ما هم قسطن دلالی بود! در سامره که بودیم - صیفه بیست و چهار ساعته میکردیم، اینجا صیفه نیمساعته برای سردم میکنیم. ان بیست و سه ساعت و نیم دیگرش هم برای اینست که در اینجا بوقت بیشتر اهمیت میدهند تا در بلاد اسلامی.

شوخی میکنی؟

"خدا پدرت را بیمارزد! مگر یادترفته من میگفتم اگر یک قطره شراب در

دریا بیفتد ، بعد دریا را بخاک پرکنند بطوریکه تپه ای بجای آن بشود
و بسر آن تپه علف برورید و گله گوسفندی از آن علف بچرد من از گوشت هیچ
یک از آن گوسفندان نمیخورم ؟ اما حالا ! (اشاره به گیلان مشروب کرد)
" این آقای عندلیب اسلام بود که میگفت اگر نسر قاصد شب خوابم نصیرد ؟
" نه این آقای تاج بود . یادتان هست چه عربی بلغور میکرد ؟ همه اش
میگفت . الخمر والمیسر . پارسال پول خوبی از جمعیت مسلمین بالا کشید
همه اش را قمار کرد . حالا خودش را راضی کرده که بازی دیگران را تماشای
بکند . در " فانتازیمو " مستخدم میز قمار است . تا بختان به کارینو-
دوویل میروند . کارش اینست که نمره ها را میخواند و پولها را با کفگیر
جلو میکشد . یک زن فرنگی هم گرفته اگر سرغذایش گوشت خوک نباشد قهر
میکند .

" شما چطور به پاریس آمدید ؟ پول از کجا آوردید ؟
" به ! آقای مخبر محترم مجله " المنجلاپ پس شما از کجا خبردارید ؟ مگر
نمیدانم ما دعوت رئیس باغ " سوئوگارتن " را پذیرفتیم ؟ چون دستان
از همه جا کوتاه شد و بهیچ عرب و عجمی بند نبود ، دوسه ماهی تا زمان
توی روغن بود یک دستگاه عمارت بنا دادند . نه یک قصر بود با روزی ۲۵
مارک بهر کد امان . باضافه خوراک و پوشاک . در باغ از همه جور جانور-
های روی زمین که خیالش را بکنید از چرنده و پرنده و خرنده بود . شبها
آقای تاج دعا میخواند و به درودیوار فوت میکرد که مبادا این جانوران
ببایند ما را بخورند . روز اول که ببر را دید غش کرد .
" آقای تاج مگر بجرم کشیدن تریاک حبس نبود ؟

" رئیس باغ وحش حبس او را خرید و التزام داد که دیگر تریاک نکشد . او
را هم آوردند پیش ما . جای شما خالی . خیلی خوش گذشت . دخترها
مثل پنجه افتاب میآمدند به تماشای ما ، من دوتا از آنها را بلند کردم
کارمان هم این بود که زن و مرد میشدیم ، صیغه میکردیم ، طلاق میدادیم
روضه میخواندیم ، مردم هم میخواندند ، برایمان دست میزدند ، در روز-

نامه ها عکس ما را چاپ میکردند . از شما چه پنهان عکسما که چاپ
 شد ، در بلاد اسلامی گمان کردند که ما جدا " مشغول تبلیغ هستیم
 و کارمان بالا گرفت . برای تشویق ما ، از چهار گوشه دنیا مسلمین مثل
 ریک برایمان اعانه و پول میفرستادند . بعد فکر خوبی برام امد : بفرست
 باغ گفتیم چهار صندوق لولهنگ و نعلین را که بجای وثیقه در مهمانخانه
 گذاشته بودیم تحویل بگیرد . او هم همینکار را کرد و آنها را دانه ای ۱۲
 مارک ب مردم فروختیم . در هر صورت چه درد سرتان بد هم پولها که جمع
 شد . هر چه باشد اخوند و اخوندزاده بودیم . طمعمان غالبند . گفتیم
 برویم پاریس هم نمایش بدهیم . پول در بیاوریم . امانوی دلمان باین فرنگی
 های احق میخندیدیم . کاریکه شغل و کاسبی روزانه ما بود آنها را به
 خنده میاندخت . من به تاج گفتم خیر بد هم هر چه سید گشنه و اخوند
 شپشو و عرب موشخوار هست بیاورند اینجا تا به نوائی برسند . او صلاح
 ندید گفت انوقت دکان خودمان کساد میشود . باری امدیم پاریس یک
 خرده این درو اون در زدیم . اعلانهایمان را به این و آن نشان دادیم ،
 اما دیگر بختمان برگشت هر چه در انجا در آورده بودیم اینجا خرج کردیم
 وقتی نیاورد ، نیاورد . بعد هم امدیم یکنفر را مسلمان بکنیم که کلی جریمه
 شدیم ، حالا هم این حال و روزمان است !
 " شما که خودتان اعتقاد به اسلام نداشتید ، پس چرا انقدر سنگش را به
 سینه میزدید ؟ .

" ای پدر ! تو هم خیلی رندی ، مگر نمیدانستی که ما همه مان جنگ
 زرگری میکردیم و چهار نفری دست بیکی شدیم تا موفقات را بالا بکشیم
 و کشیدیم .
 " اخر مذهب ، اخر اسلام ؟ .

" مذهب چی ، کشتک چی ؟ مگر اسلام بجز چاییدن و اد مکنی است ؟
 همه قوانین ان برای یکوجب جلو ادم و یکوجب عقب ادم وضع شده . یادت
 رفت قوت لایموت مرام اسلام را چطور شرح داد که یا مسلمان بشوید و از

روی کتاب " زبدة النجاسات " عمل کنید و یا میکسیمیتان و یا خراج
بدهید . این تمام منطق اسلام است . یعنی شمشیر برنده و کاسه گدائی
اخلاق و فلسفه بهشت و دوزخ انرا هم یادت هست که تاج چه میگفت ؟
که در اندنیا به مرد مسلمان فرشته ای میدهند که پایش در مشرق و سرش
در مغرب است باضافه هفتاد هزار شتر و قصری که هفتاد هزار اطاق
دارد . من حاضرم اعمال شاقه بکنم و بمن این فرشته را ندهند که نمیتوانم
سرو تهش را جمع و جور بکنم . ان قصر را هم اگر روزی يك اطاقش را جارو
بزنم تازه در اندنیا جاروکش میشوم و اگر بنا بشود به هفتاد هزار شتر
رسیدگی بکنم در دنیای دیگر شتر چران خواهم شد . در صورتیکه همه
خانصهای خوشگل و دخترهای اروپائی در دوزخ هستند . و اگر ماهیت
اشخاص عوض میشود پس آنها ربطی با این دنیا ندارند و مسئول کردار
و رفتار سابق خودشان نخواهند بود .

" مگر اینهمه فلاسفه و علمای اروپائی در مدح اسلام کتاب ننوشته اند ؟
انها را چه میگوئی ؟ "

" انهم برای سیاست استعماری است . این کتابها دستوری است که برای
داشتن ما شرقیها تالیف میکنند تا بهتر سوارمان بشوند . کدام زهر ، کدام
افیون بهتر از فلسفه قضا و قدر و قسمت جهودها و مسلمانان مردم را بی
حس و بی ذوق و بد اخلاق میکند ؟ يك نگاه به نقشه جغرافی بینداز همه
ملل اسلامی تو سری خور ، بدبخت ، جاسوس ، دست نشانده و مزدور
هستند . ملل استعماری برای بدست آوردن دل آنها و یا تفرقه انداختن
بین هندو و مسلمان به نویسنده های طماع زر پرست وجه نقد میدهند تا
این ترهات را بنویسند .
ایا فکر تمدن اسلامی هم میشوی ؟ "

" کدام تمدن ؟ تمدن عرب را میخواهی کتاب شیخ تصاح " اثار الاسلام
فی سواحل الانهار " را بخوان که همه اش از شیر شتر و پشگل شتر و عبا
و کباب سوسمار نوشته است . باقی دیگرش را هم ملل مقهور از پستی خود -
شان ساخته و پرداخته و به دم غربها بسته اند . چرا همینکه ممالک تمدن

عرب را راندند و دوباره رجوع به اصل کرد و با چینی اگالش دنبال سوسمار
دوید؟ .

" پس اینهمه جانناز اب کشیدن ، اینهمه عوام فریبی برای چه بود ؟ .
" مگر ما نباید نان بخوریم؟ این کاسی ماست ، دکان ماست که مردم را خر
بکنیم . مرحوم ابوی خدا بیامرز ! از آن اخوند های بیدین بود . همیشه
به ترکی میگفت : " ای مو سولمان قارداش . سنین ایاقین ها را چاندی
که بیخ چخارتمادی " یکروز یک شیشه گلایی را به دورویبه بیک ضعیفه زوار
فروخت و گفت : سر انرا محکم نگهدار تا همزادت در نرود . من گفتم
ای بابا تو دیگر چرا ؟ جواب داد : این مردم جن دارند ، اگر من
جن انها را نگیرم یکی دیگر بگیرد . پس تا مردم خرنند ، ما هم سوارشان
میشویم . همینقدر باید خدا را شکر بکنیم که همه مان زرنک بودیم و توانستیم
کلیم خودمان را از اب در بیاوریم و گرنه اگر تبلیغ اسلام را کرده بودیم حالا
هر کدام توی یک مریضخانه خوابیده بودیم و پشت گردنمان هم یک شمع
خردل چسبیده بود .

راستی حالا شما چه کاره هستید ؟ .

" من دیدم پولها دارد به ته میکشد . امد ما ضعیفه " صاحب این میکده
شریک شدم . اسم اینجا را هم عوض کردم .
شیشه " در را نشان داد که رویش نوشته بود . " میسربار " (نوشگاه میسر)
" میسر یعنی چه ؟ . "

" این را بیادگار همان ایه های تاج درست کردم که همیشه میگفت " الخمر
والمیسر " خودش که قمار باز شد منم میفروش .
" میسر یعنی شراب ؟ . "

" خود تاج هم معنیش را نمیدانست . امد از من پرسید . در هر صورت
هرکلمه از قران سیصد هزار معنی دارد . بگذارید اینهم یکیش باشد . "
بعد رویش را کرد به موزیک چیان و گفت " یک تانگو خوب به افتخار رفیقمان
بزنید " و دستور داد یک گیلان شراب بوژوله برایم آورند که بسلامتی

کاروان اسلام نوشیدیم .

بتحقیق جهاد اسلام اینطور تمام شد .

الباریس فی ۱۲ اکتوبر ۱۹۳۰

الجرجیس یافت بن اسحق الیسوی







SADEGH HEDAYAT

... باید موعظه هائی راجع به اندنیا ، فشار
قبر ، نکیر و منکر ، انش و ونخ ، مارهای جهنم
... سگ چهار چشم در روزخ ، ظهور
حمار دجال ، تقدیر و قضا و قدر و فلسفه
اسلام بنمائیم ... و نیز از فضیلت بهشت
و ثواب اخروی لازم است توضیحاتی بدهند
و بگویند که در بهشت ببرد مسلمان حوری
و بزن مسلمان غلمان میهند .
... بزعم حقیر این توضیحات زیاد است .
همینقدر فرمودید کفار را بدین حنیف
اسلام دلالت میکنیم شامل همه این شرایط
میشود .

صادق هدایت

از انتشارات : سازمان جنبش ناسیونالیستی دانشگاهیان و دانش
پژوهان و روشن بینان ایران

ORGANISATION DES MOUVEMENTS
NATIONALISTES DES UNIVERSITAIRES, CHERCHEURS
ET INTELLECTUELS IRANIENS

20

WA

533

مرکز پخش سازمان * میترا تلفن ۰۰۶۲۹۸۶ (۱)
پاریس

البعثة الاسلاميه الى البلاد الافرنجيه

اثر: صادق هدايت

ت ١٣٦١

١٣٦١

وشش: بهرام چوبينه

